خط جهاد
ماهنامه تخصصی جهادگران حوزوی / آذر ۱۴۰۱ شماره ۱۱

سخن نخست

بستنی سخت، داشتنی سخت‌تر

روح‌الله جلالوند

مسئولیتش هم مانند بستنش سخت است؛ عمامه را می‌گویم. روحانی را حداقل در ظاهر شبیه می‌کند به رسول خدا ﷺ و همین کافی است برای «تحول»، برای توجه به جایگاهی که در آن قرار دارد.

روز غدیر که دستان پیامبر دور سر علی ؑ چرخید و عمامه را بر سر او بست، فقط نشان محبت نبود، وظیفه بود، برافراشتن پرچم بود، تعیین خلیفةالله بود؛ بی‌دلیل نبود که یک سرِ عمامه را بین دو شانه علی ؑ رها ساخت، همانگونه که خدای عزوجل ﷻ فرمود «فرشتگان در آوردگاه بدر و خیبر عمامه را چنین به سر بسته بودند»؛ یعنی آماده برای انجام وظیفه و رزم. گواه آن هم عمامه خونینی بود که نشانه رستگاری علی شد در محراب مسجد کوفه.

خط رسول خدا ﷺ و علی ؑ این‌گونه است. کسی گمان نکند تکه‌پارچه‌ای زینتی به سر بسته شده که نباید گردی بر آن بنشید و قرار است به هر قیمتی به صاحبش ارزش دهد، نه! رد دستان گل‌آلود علی ؑ بعد از حفر چاه‌هایی که برای ایتام وقف کرده بود، هنوز بر عمامه‌ها هویداست.

آن کس که از این خط تخطی کرده و بپرهیزد از انتساب به «ابوتراب» و رزم‌جامه را لباس منفعت بداند، عمامه‌اش نه خاکی خواهد شد و نه خونی بلکه نقطه آغازِ خط انحرافی است که اصلاح آن به قیمت خاکی و خونی شدن عمامه‌های سیاه و سفید دیگر تمام خواهد شد.

ریشه بی‌حرمتی‌های امروز دولت فرانسه به عمامه را در فهم نادرست دیروز مقامات کشوری‌مان از دین بیابیم و ریشه بی‌حرمتی چند جوانک فریب‌خورده را در کوتاهی خود. روحانیت، استمرار «أیدی سفرة*کرام بررة»[1] است؛ و اگر فراموش کند چه بسا مشمولِ نفرین «فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ»[2] شود، وگرنه سنت خداست که دست‌های پلید را از یارانش و عمامه‌هاشان پس می‌زند[3].

۱. «به دست سفیرانی است * والا مقام و نیکوکار!» (عبس/۱۵-۱۶) ۲. بقره/۷۹ ۳. مائده/۱۷

رهنمود

شما توجه داشته باشید که خدمت به مردم جزء عبادت‌های درجه اول است. این دقایق عمر برگشت ندارد، از این فرصت‌ها برای خدمت به مردم استفاده کنید. [حضرت آیت‌الله شبیری زنجانی ؒ]

نباید نشست!

گفتگوی «خط جهاد» با آیت‌الله محمدحسین احمدی‌فقیه

اشاره

در نیم‌قرن اخیر و با شعله‌ور شدن آتش انقلاب اسلامی، فرصتی نیک برای عرضه‌ی خدمات و سازماندهی کار جهادی و فعالیت‌های جهادی پدید آمده است. بنابراین می‌توانیم با بررسی سیره‌ی عالمان، به نوع و شکل خدمات‌رسانی که تئوری آن در فقه شیعه پخته شده است پی ببریم.

آیت‌الله محمدحسین احمدی‌فقیه، یکی از کسانی است که علاوه بر گذراندن تحصیلات در نزد علمای بزرگ یزد و تزرجان، به همراه برادر خود در قم به پیشگاه علمایی همچون علامه طباطبائی، شهید مطهری، آیت‌الله محقق، آیت‌الله خوانساری، علامه شعرانی، آیت‌الله بهاءالدینی، آیت‌الله حائری یزدی، آیت‌الله بهجت و امام خمینی زانوی تلمذ زد. سپس در زمان‌هایی که دروس قم، به خاطر گرمای تابستان تعطیل می‌شدند، به نجف، شیراز، اهواز، تهران، اصفهان، تبریز و مشهد رفته و ساحت علمایی همچون سید ابوالحسن قزوینی یا آیت‌الله میلانی را درک کرده است. سینه‌ی وی صندوقی پر از دانش و اطلاعات پیرامون فقه و فقهای معاصر است.

گفت‌وگو

نباید نشست!

گفتگوی «خط جهاد» با آیت‌الله محمدحسین احمدی‌فقیه

بحث را از این جا شروع کنیم: جایگاه خدمت به مردم، در فقه شیعه.

پایه‌های فقه ما را، قرآن، احادیث، سیره‌ی رسول‌الله ﷺ و اهل بیت ؑ و عقل تشکیل می‌دهند. ما اگر به قرآن نگاه کنیم، از زکات، از خمس، از صدقه، از انفاق، از تقسیم غنایم و حتی ارث، می‌توانیم به این برسیم که اصلا این‌ها همه یک شکلی از خدمت هستند. پول‌دارها با قرض، با صدقه یا انفاق، باید خدمت کنند. همه‌ی آحاد مردم باید با خمسی که امام عصر یا وکلایشان آن را مدیریت می‌نمایند، به هم خدمت کنند. فردی که جان خود را از دست می‌دهد، ارث‌اش طوری تقسیم می‌شود که خانواده‌ی داغدار او آسیب اقتصادی نبیند.

اگر به سراغ احادیث و سیره‌ی اهل‌بیت ؑ رجوع کنیم، با دریایی از خدمات روبرو می‌شویم. نمی‌خواهم خیلی جزئی بحث کنم. ولی همین را ببینیم که چرا امام حسن مجتبی ؑ، به کریم اهل بیت ؑ معروف است؟ سفره‌های ایشان که فقرای رنج‌دیده از ظلم معاویه را سیر می‌کرد، پارچه‌هایی که آنان را می‌پوشاند، کمک‌هایی که در راه ماندگان و مسافران را یاری می‌داد. این‌ها همه فعالیت‌هایی هستند که امروز به کمک‌های مؤمنانه یا خدمات جهادی معروف شده‌اند. ببینید، اصلا لقب معروف یک امام، آن نامی که اکثریت مردم با آن امام نهم، محمد بن علی ؑ را می‌شناسند چیست؟ جواد. جواد یعنی بسیار بخشنده. امروزه برخی جهادگران و خیرین، برای قشر آسیب‌پذیر شغل ایجاد می‌کنند. همین کار را امام سجاد ؑ می‌کردند. برده‌ها را می‌خریدند و بعد آزاد می‌کردند. ولی آن‌ها را به حال خودشان رها نمی‌کردند. برایشان کار، شغل، درآمد، زن، خانه و ملزومات زندگی فراهم می‌کردند. ایشان با همین کار، کمر بنی‌امیه را که از اقتصاد برده‌داری تغذیه می‌کرد و فربه شده بود، شکست. چون این برده‌های آزاد شده، وارد بازار کار می‌شدند، نیازهای مردم را فراهم می‌کردند و دیگر کسی به برده نیاز نداشت. از این دست قصه‌ها بسیارانند.

اگر به عقل خودمان رجوع کنیم هم به سرعت به این نتیجه خواهیم رسید که جامعه‌ی اسلامی باید مشکلات‌اش حل بشوند.

خب، برخی این طور اعتقاد دارند که با تشکیل حکومت اسلامی و دولت اسلامی، این مسئولان هستند که باید به مسائل رسیدگی کنند و مشکلات را حل کنند و وظیفه‌ی روحانیت و سایرین نیست.

بله. مسئولان در جایگاهی قرار گرفته‌اند که باید به طریق اولی خدمت کنند. اما متأسفانه برخی فقط پست‌ها را اشغال کرده‌اند و کار نمی‌کنند. ضرر و ضربه‌ی بزرگی به خاطر این کم‌کاری‌ها و عدم ورزیدگی‌ها خورده‌ایم. این‌ها باید حل بشوند و حل می‌شوند ان‌شاءالله. اما باید تا آن موقع نشست؟ ما باید از شدت ضربه‌ی کم‌کاری بکاهیم و حتی آن را خنثی کرده و اثر درست بگذاریم.

نگاه کنید در آن جاها، در آن روستاهایی که یک طلبه، یک روحانی مبلّغی که غیر از روضه و نماز و احکام، اندکی، فقط اندکی به مشکلات اقتصادی‌شان رسیدگی می‌کند، یک ذره کار جهادی می‌کند، مردم آن منطقه عاشق اسلام و روحانیت می‌شوند. خیلی خوشحال می‌شوند و حتی اثر این جو روانی که دشمن با فضای مجازی القا کرده نیز از بین می‌رود.

امام خمینی ؒ هم اعتقاد داشتند و تأکید می‌کردند که مردم نباید از صحنه خارج بشوند. کارهایی که مردم خودشان می‌توانند بکنند، دولت اصلا دخالت نکند. بلکه کمکشان کند. حالا روحانیت باید این مردم را راهبری و در کار جهادی، مدیریت کند. روحانیت باید وقتی می‌بیند دولت کمک نمی‌کند یا نمی‌تواند یا چه، خودش پشت کار را بگیرد و از مردم حمایت کند. از حرکت مردم حمایت کند.

آیا این اعتقاد که مردم خود نیز باید فعال باشند، صرفا اعتقاد امام خمینی ؒ بوده یا سایر علما هم به این مسئله معتقد و پایبند بوده‌اند؟

صراحتا بگویم، علما همگی به کار جهادی و خدمت‌رسانی معتقد بودند. شهید صدوقی ؒ که از اساتید بنده بود، در اصفهان فعالیت‌های بزرگی کرد. بعد از انقلاب در سراسر کشور کارهایی را شروع کرد که حتی بعد از شهادتش هم ادامه داشت. بیمارستان‌ها، مراکز خیریه، مدارس، جاده، حمایت‌های مالی از فقرا، جهیزیه دادن‌ها و جوان‌ها را از فشار تنهایی حاکم در دوران شاه رهاندن‌ها، این‌ها یک گوشه از اقدامات شهید صدوقی ؒ بود.

آیت‌الله مرتضی حائری یزدی ؒ هم که استاد بنده بودند، در زمینه‌های پزشکی، صندوق‌های قرض‌الحسنه، خدمات عمومی و سایر چیزها فعالیت می‌کردند. یادم می‌آید که بعد از اتمام کلاس درس ایشان، مردم دورشان را می‌گرفتند و ایشان تا جایی که می‌شد، مشکلاتشان را حل می‌کرد. ملجأ مردم بود ایشان.

آیت‌الله مهدوی کنی ؒ یک شبکه‌ای از مساجد را در تهران پدید آورده بود که پول، کالا و خدمات تهیه شده از یک شبکه‌ی خیرین را با دقت بین مردم آن محله‌ها توزیع می‌کردند.

آیت‌الله سید محمدباقر ابطحی ؒ در اقلید، بسیار اثرگذار بودند. از این جهت که غیر از فعالیت‌های زیرساختی مثل تونل، پل و جاده و برق و آب‌رسانی، به مسائل اساسی معیشت مثل اشتغال از طریق تقویت کشاورزی و کارگاه‌های تولیدی نیز می‌پرداخت و با حساب و کتابی دقیق در توزیع کالا و خدمات خیریه، نقش بزرگی در کاهش فاصله‌ی طبقاتی در آن منطقه داشت. دامنه‌ی فعالیت‌های ایشان حتی به قم هم رسید و یکی از واضح‌ترین کارهای ایشان، پیگیری ساخت بلوار پیامبر اعظم ﷺ بود.

کسان دیگری هم بودند که فعالیت می‌کردند. آیت‌الله نجفی و آیت‌الله حاج آخوند همدانی در همدان و کرمانشاه؛ آیت‌الله طاهری و خادمی در اصفهان؛ آیت‌الله میلانی در مشهد؛ و شاگردان آن‌ها. بنده با آیت‌الله علوی گرگانی ؒ و آیت‌الله مؤمن ؒ هم بحث بودم. چقدر خیره در قم هست که زیر نظر دفتر مرحوم علوی گرگانی ؒ فعالیت می‌کرد و هنوز از برکت ایشان، فعال‌اند. آیت‌الله مؤمن ؒ، خیلی خوب می‌توانست مسئولان را به خط کند و یک مشکلی از شهر را حل کند.

متن کامل گفت‌وگو را در پایگاه اطلاع‌رسانی جهادگران حوزوی بخوانید.

بی اجازه

لا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿۴۴﴾

آنها که به خدا و روز جزا ایمان دارند، هیچ گاه برای ترک جهاد (در راه خدا) با اموال و جانهایشان، از تو اجازه نمی‌گیرند؛ و خداوند پرهیزگاران را می‌شناسد.(۴۴)

سوره مبارکه توبه آیه ۴۴

دست‌نوشته

سری که هرگز بالا نیامد

عبدالحسین مهدوی

صبح سرد یک روز اداری هر کسی پی کار و کسب خود می‌رود. شنبه روز شیرجه‌ی دوباره در دنیای کار و خرج است. اما در همین لحظات، صحنه‌ای جز آن چه همیشه رخ می‌نمود در حال شکل گرفتن بود.

از لابه‌لای خانه‌ها و کوچه‌ها، قطره‌های آدم‌ها به سمت آنان که در خیابان دکتر شریعتی بودند سرازیر می‌شدند. پیوستن و آرام و مبهوت جاری شدن، مقدمه‌ی سیلی از کسانی بود که سر به سوی بالای خیابان داشتند. بهت از این بود که آب، واقعا داشت سر بالا می‌رفت تا این همه جمعیت، تازه به مبدأ تشییع در اول خیابان برسند.

این بود شروعی غیر قابل توصیف برای یکی از بزرگ‌ترین تشییع پیکرهای تاریخ شیراز. تشییع شهید محمد مؤیدی. طلبه‌ای جهادگر، از تبار همانان که از دل و جان برای مردمان خدمت می‌کنند.

محمد، آن طور که مادرش صدایش می‌زد، یک دم سر خود را بالا نگرفت. نه جلوی او و نه در پیشگاه خدا. و این جا بود که داستان محمد شروع شد.

او هرگز سر بالا نیاورد. نگاه بر خاک دوخته و با زحمت، آن را به رویش وامی‌داشت. از همان کودکی، زحمت، برایش یک اتفاق عادی بود. زحمتی تا آخرین دقایق عمر که حاصلش، گرسنه را سیر و ندار را بهره‌مند می‌کرد.

او هرگز سر بالا نیاورد. چشم بر کتاب‌ها دوخته و خط به خط را در ذهن جای می‌داد. این هم زحمت داشت اما علم، آن گنجی بود که نه بدون رنج به چنگ می‌آمد و نه محمد، می‌توانست بدون آن به زندگی شرافت‌مندانه و مردانه ادامه دهد. همین دانش او بود که مهر خدمت به مردم را همچون امری واجب، بر قلب و دست خود زده و همین دانایی او بود که تشخیص حق را در فتنه‌ها ساده می‌کرد. تشخیصی که او را در جبهه‌ی درست قرار می‌داد؛ تا لحظه‌ی شهادت.

او هرگز سر بالا نیاورد. و این بار دیدگانش عقرب موذی داعش را زیر نظر داشت تا پیش از آسیب زدن به حیات ایرانیان، آن را زیر پای خود لگدمال کند و بندبندش را خورد نماید.

او هرگز سر بالا نیاورد. چرا که شرم داشت به چشمان کودکی یا پیرزنی چشم بدوزد که هنوز مشکلات بسیار دارد. هرچند او و دوستان جهادی‌اش، گره‌های بسیار از برایش گشوده باشند.

او هرگز سر بالا نیاورد. بینایی و بصیرت و تمام وجودش، در آن لحظه، در برابر آن بوستان جهنمی، به خاک میهن اسلامی معطوف و متوجه بود که ناگهان...

حالا تشییع او، تا پای همان بوستان، اقیانوسی بود که یک موج شعارش، آتش آن جهنم را به خنکای فراموشی می‌راند. و این، برکت زحمت دست‌ها و قدرت چشمان محمد بود. محمد مؤیدی که هرگز سر بالا نیاورد ولی سربلند شد.

کتابخانه جهادی

کتاب اسعوا فی قضاء حوائج المؤمنین

اثر محمدرضی رضوی

چند یا چندین صفحه از بعضی کتابها را باید بخوانی تا تازه بفهمی می‌خواهد چه بگوید، ولی همه حرف این کتاب از روی جلد قابل فهم است. حرفی که مضمون بسیاری از روایات بوده و سیره مستمره اهل بیت ؑ آن را تأیید می‌کند.

نگارنده هدف خود را از نگارش این کتاب سهیم شدن در ثواب اقدامات خیر مخاطبان کتاب دانسته و روایت نورانی «الدّالّ علی الخیر کفاعله» را مستند این انگیزه خود می‌داند.

ایشان کثرت روایات و توصیه‌های اهل‌بیت ؑ را در زمینه خدمت به مؤمنین بسیار بیش از سایر عبادات و مستحبات برشمرده و همین امر را مستمسک تألیف این کتاب ۸۰ صفحه‌ای قرار داده است.

کلام معصوم

ویزای وصال

روایت شیرینی از امام کاظم ؑ

قَالَ الكاظم ؑ: إِنَّ خَوَاتِيمَ أَعْمَالِكُمْ قَضَاءُ حَوَائِجِ إِخْوَانِكُمْ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِمْ مَا قَدَرْتُمْ وَإِلَّا لَمْ يُقْبَلْ مِنْكُمْ عَمَلٌ حَتَّوا عَلَى إِخْوَانِكُمْ وَارْحَمُوهُمْ تَلْحَقُوا بِنَا.

[مُهر قبولی و] پایان کارتان، برآورده شدن حاجات برادرانتان و احسان به ایشان است تا جایی که می توانید وگرنه هیچ عملی از شما پذیرفته نیست. برای برادرانتان دلسوز باشید و به ایشان مهر بورزید تا به ما برسید.

[منبع: بحار الأنوار , جلد۷۲ , صفحه۳۷۹]

دست‌نوشته

داستان سرانگشتان تو!

خطاب به برادر مجاهد، خطاب به محمد تقی وکیل پور

مسلم عارف

این آیا همان سرانگشتانت نیست که گره‌های سیاه و غم‌بار جرم را به نرمی از قلب زندانیان باز می‌کرد، بند جبرهای اجتماعی و معضلاتش را از پاهایشان می‌گشود و آنان را چون کبوتری سپیدبال، به آسمان زندگی و آزادگی پرواز می‌داد؟ پس چگونه توانستند این سرانگشتان را با شعار زندگی و آزادی(!) و ضرب دردناک نارنجک مجروح سازند؟

این آیا تو نبودی که چون پدری دلسوز دست محبت بر سر فقرای فرهنگی می‌کشیدی و آنان را با دم مسیحایی ایمان زنده می‌ساختی و با آب امید، غسل تعمید می‌دادی؟

پس چگونه کسانی که روحشان از چرک و پلیدی‌ها تیره و کدر شده و مرامشان، جز خودفروشی و وطن‌فروشی نیست، مردمان را از دست خدمت تو محروم ساختند؟

این چه اعتراض به مشکلات است که خادمان را به خاک و خون می‌کشاند. از آن چه که یک جنبش هدف قرار می‌دهد و می‌سوزاند، می‌توان به ماهیت آن پی برد. جنبش فواحش، تویی را مصدوم می‌کنند و چونان تویی را می‌کشند؛ زیرا عمر و توان و تهام خود را به ریشه‌کنی فقر و فساد و فحشا از قلب و ذهن و زندگی مستضعفان معطوف کرده‌اید. این برای شیاطین، قابل تحمل نیست.

آری این سرانگشتان توست که آزادی از زنجیرهای ظلم به خویش و ستم به خویشان و پراکندن خاشاک در شهر و دیار را برای جوانان فراهم می‌کرد و این راه، زین پس ادامه خواهد داشت. زیرا سرانگشتان تو زین پس با دستان توانمند ملت مسلمان، یاری خواهد شد.

جهت دریافت نسخه‌های مختلف هر شماره و دسترسی به آرشیو نشریات بارکد روبرو را اسکن کنید:

همراه شوید

از همان اول، بنا نداشتیم که فقط گوینده باشیم؛ می‌خواهیم دعوتتان کنیم به نوشتن در این نشریه. شما هم می‌توانید یک ستون، یا تمام محتوای نشریه را به عهده بگیرید و حرفهایتان را از این تریبون به گوش طلبه‌ها برسانید.

در شناسه @khatejahad_admin ایتا منتظر مطالب و نظرات شما هستیم.

ارتباط با ما
@khatejahad_admin | khatejahad
www.jahadgaranhowzavi.com/mag
۰۲۵-۳۲۹۴۲۱۱۰ | khatejahad.mag@gmail.com

شناسنامه
ماهنامه خط جهاد؛ نشریه تخصصی جهادگران حوزوی | سال اول | ماه یازدهم | شماره ۱۱
صاحب امتیاز: دبیرخانه هماهنگی گروه‌های جهادی حوزه‌های علمیه کشور
مدیر مسئول: ابوالفضل علیخانی | سردبیر: روح الله جلالوند | مدیر هنری: عبدالحمید ابراهیمی‌نیا
نویسندگان: روح‌الله جلالوند، مسلم عارف، عبدالحسین مهدوی | سایت: مصطفی عربی

جهادگر شهید

شهید مدافع امنیت حجت الاسلام محمد مؤیدی

۱۲ فروردین ۱۳٦٤ (بیضا، استان فارس) | ۲٤ آبان ۱٤۰۱

بر اثر جراحتهای ایجاد شده با انفجار کوکتل مولوتوف اغتشاشگران

«میدان احسان» معراج جهادگر است. وقتی که در زمین کشاورزی‌اش کار می‌کند تا هم خرج زندگی را دربیاورد و هم قدرتی داشته باشد که نیازمندان را دست خالی رد نکند، در حقیقت دارد میدان و گستره احسان و بخشندگی را مشخص می‌کند به ویژه که در نهایت نیز آن را وقف امور خیریه کرده و از همسرش می‌خواهد که در همان زمین دفن شود.

روی نقشه شیراز می‌شود میدان احسان را پیدا کرد ولی نمی‌توان به همان‌جا محدودش کرد؛ چرا که شهید محمد مؤیدی خودش را به آن نقطه‌ای که سکوی پروازش بود محدود نکرد، میدان احسانش را گسترش داد؛ تا لرستان و خوزستان رفت برای کمک به سیل‌زدگان، تا سیستان و بلوچستان رفت برای خدمت به نیازمندان تا هزاران کیلومتر آن طرف‌تر سوریه رفت برای دفاع از حرم و آخر نیز شربت شهادت نوشید در ازای آن شربت و آب گوارایی که دست زائران اربعینی اباعبدالله ؑ می‌داد.

محاسن خونی‌اش گواه دلباختگی اوست به این مقصد. مقصدی که بلا جزء جدانشدنی آن بوده و هست؛ حسین و محمدامین ۹ و ۱۲ ساله نیز شاهدی دیگر بر این ادعا هستند که شنیده‌اند پدر را با جراحات عمیقی که بر سر و صورت داشت به بیمارستان برده‌اند و در آنجا به شهادت رسیده است.